

لقطه

و مجهول المالک (۳)

○ سید کاظم حائری

چکیده

در شماره پیشین، نویسنده به بررسی حکم تملک لقطه پرداخته بود. اینک در ادامه به بررسی حکم سه موضوع «صدقه دادن»، «حفظ امانی»، «تسلیم لقطه به ولی امر» پرداخته و پس از بررسی ادله روایی و غیر روایی مربوط به این سه موضوع و مقایسه آنها با ادله تملک در نهایت در باره احکام مجهول المالک و رابطه آن با ولی امر سخن گفته است.

کلید واژگان: صدقه، تصدق، امانت، ولی امر، حاکم شرعی، مجهول المالک.

*

ب) صدقه دادن لقطه

در قسمت دوم این مقاله، گذشت که حکم لقطه بعد از تعریف، یا تملک است یا تصدق، یا نگهداری امانی، یا سپردن آن به ولی امر. در مورد تملک، به تفصیل سخن گفتیم و سه احتمال را مطرح کردیم: ملکیت قهری، تملک اختیاری، اباحه در تصرف. سپس به این نتیجه رسیدیم که ظاهر بعضی از روایات، ملکیت قهری است و اگر عرف با چنین برداشتی همراه نباشد، حداقل تملک اختیاری ثابت می شود.

در مورد صدقه دادن لقطه، اگر در مباحث پیشین، اباحه تصرف را به گونه ای برگزینیم که شامل تصرفات تلف کننده هم بشود، جواز تصدق ثابت می شود؛ زیرا تصدق یکی از اقسام چنین تصرفی است و تصدق بدل اباحه تصرف نخواهد بود. ولی اگر در مباحث گذشته، قول به تملک اختیاری را انتخاب کنیم، در این صورت تصدق بدل ملکیت خواهد بود. می توان جواز تصدق را با چشم پوشی از روایت خاصی در این مورد و به گونه ای که شامل لقطه غیر حرم شود، به دو وجه ثابت کرد: وجه اول این است که از روایات تصدق در لقطه حرم و لقطه غیر قابل تعریف، جواز تصدق را حتی در لقطه غیر حرم، بعد از تعریف، استظهار کرد؛ زیرا عرف هر چند احتمال خصوصیت در لقطه حرم و لقطه غیر قابل تعریف را می دهد، ولی حکم مشروعیت تصدق را به لقطه تعریف شده غیر حرم سرایت می دهد و روایات تملک را حمل بر ارفاق به یابنده در خصوص لقطه غیر حرم بعد از تعریف می کند، نه بر نفی مشروعیت تصدق. وجه دوم این است که با چشم پوشی از روایات تصدق در لقطه حرم و لقطه ای که قابل تعریف نیست، خود دلیل جواز تملک به اولویت عرفی، دلالت بر جواز تصدق کند.

اگر در مباحث گذشته، قول به تملک قهری را برگزینیم، در این صورت معنای مشروعیت تصدق، چیزی جز صدقه دادن انسان از مالش نخواهد بود و قطعاً مراد از تصدقی که در لقطه مطرح است، چنین تصدقی نیست. پس باید ببینیم آیا روایت خاصی غیر از روایات مربوط به لقطه حرم و لقطه غیر قابل تعریف وجود دارد که بر مشروعیت تصدق لقطه دلالت کند، اگر چنین روایتی را یافتیم با روایاتی که دلالت بر ملکیت قهری دارد، تعارض خواهد داشت و میان آنها می توان به یکی از دو وجه جمع کرد: نخست آنکه روایت تصدق را حمل کنیم بر استحباب صدقه دادن آنچه را که یابنده با التقاط و تعریف، مالک شده است. دوم آنکه روایات ملکیت را بر ملکیت اختیاری حمل کنیم و شاید وجه دوم با فهم عرفی سازگارتر باشد. پس باید به دنبال روایتی در این مورد باشیم.

در این زمینه می توان روایات تصدق را به چند دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که دلالت بر تصدق لقطه حرم دارد. این روایات با روایت ملکیت قهری در لقطه غیر حرم تعارضی ندارد.
۲. روایاتی که دلالت دارد بر تصدق لقطه ای که قابل تعریف نیست. این روایات نیز با روایت ملکیت قهری بعد از تعریف لقطه قابل تعریف، تعارضی ندارد.
۳. روایاتی که دلالت بر تصدق مال کسی دارد که مرده است و وارثی ندارد؛ چنان که یونس از نصر بن حبیب صاحب مسافرخانه نقل می کند که گفت: به عبد صالح (امام کاظم) (ع) نوشتم: من صاحب مسافرخانه ای هستم و ۲۰۴ درهم از کسی نزد من مانده است، اینک او مرده و وارثی برای او نمی شناسم. در باره این درهم ها چه می فرمایید، با آنها چه کنم؟ از بابت آنها در تنگنا افتاده ام؟ امام (ع) در پاسخ نوشت:

اعمل فيها و اخرجها صدقة قليلاً قليلاً حتى يخرج؛^۱

با آن درهم ها کارکن و اندک اندک آنها را صدقه بده تا تمام شود.

شیخ صدوق در ذیل روایت دوم از هشام بن سالم - که پیش از این نقل شد -

می گوید:

در روایت دیگری آمده است که امام (ع) فرمود:

إن لم تجدله وارثاً و عرف الله عزّ وجلّ منك الجهد فتصدق بها؛^۲

اگر وارثی برای آن نیافتی و خداوند بزرگ تلاش تو را دیده باشد، آن را

صدقه بده.

هر دو روایت از نظر سند، معتبر نیستند. به علاوه، احتمال خصوصیت در هر

دو روایت وجود دارد و نمی توان حکم در این روایات را به لقطه تسری داد. بله،

اگر روایاتی را که می گفت «مال میت بدون وارث، به یکی از همشهریانش داده

شود»، حمل بر تصدّق کنیم، در میان آنها روایت معتبر وجود دارد. از خلاد سندی

در روایت معتبری از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

كان علي (ع) يقول في الرجل يموت و يترك مالاً و ليس له احد: اعط المال

همشاریجه؛^۳

حضرت علی (ع) در مورد مردی که مرده و مالی از خود بر جای گذاشته بود

و وارثی نداشت، فرمود: مال را به همشهریان او بده.

ولی احتمال خصوصیت در این روایت روشن است؛ زیرا مال فرد بی وارث،

برای امام یا بیت المال مسلمین است و امام (ع) فرمان داده است که مال به

همشهریان او پرداخت شود. چگونه می توان حکم این روایت را به لقطه تسری

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۸۳، باب ۶ از ابواب میراث الخثنی، ح ۳ (چاپ مکتبه الاسلامیه).

۲. همان، ص ۵۸۵، ح ۱۱.

۳. همان، ص ۵۵۱، باب ۴ از ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامة، ح ۱.

داد؟ به علاوه، این روایات اگر بر تصدق در مورد لقطه ای که تعریف نشده، دلالت داشته باشد نمی تواند در مقابل روایتی که دلالت بر ملکیت قهری بعد از تعریف دارد، دلیل بر تصدق باشد.

۴. روایت اسحاق بن عمار که پیش از این نقل شد و در آن امر به تصدق در هم هایی شده است که در بعضی از خانه های مکه دفن شده بود.^۴

البته این روایت مربوط به گنج است، پس چه به مورد آن، که گنج در حرم است، اکتفا کنیم و چه آن را به مطلق گنج ها سرایت دهیم، در هر صورت، این روایت نمی تواند در مقابل ملکیت قهری لقطه بعد از تعریف، دلیل بر تصدق باشد.

۵. روایاتی که دلالت بر تصدق بعد از سه روز تعریف دارد و آن یکی روایت ابان بن تغلب در مورد کسی است که سی دینار یافته بود^۵، و دیگری روایت ابن ابی یغفور است در مورد گوسفندی که پیدا شده بود و بعد از سه روز تعریف، حکم به تصدق آن شده بود.^۶

ولی پیش تر گفتیم که سند این دو روایت ضعیف است. به علاوه، در مقابل ملکیت قهری بعد از یک سال تعریف دلالت بر تصدق ندارند.

۶. روایاتی که دلالت بر تصدق بعد از یک سال تعریف دارد. این روایات دو گونه اند: یا قید بعد از یک سال تعریف در متن حدیث آمده است و یا اینکه این قید در متن آنها نیامده، ولی با روایات وجوب تعریف تا یک سال، مقید شده اند.

روایات مزبور بدین قرار است: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
یکم: حسین بن کثیر از پدرش نقل می کند که گفت: مردی از امیرالمؤمنین (ع) در مورد لقطه پرسید. فرمود:

۴. همان، ص ۳۵۸، باب ۷ از ابواب لقطه، ح ۳.
۵. همان، ص ۳۵۰، باب ۲ از ابواب لقطه، ح ۷.
۶. همان، ص ۳۶۵، باب ۱۳ از ابواب لقطه، ح ۱.

یعرفها، فإن جاء صاحبها، دفعها إليه، وإلا حبسها حولاً. فإن لم يجيء صاحبها أو من يطلبها تصدق بها. فإن جاء صاحبها بعد ما تصدق بها، إن شاء اغترمها الذي كانت عنده و كان الاجر له وإن كره ذلك احتسبها والاجر له؛^۷ یابنده آن را تعریف می کند، اگر صاحب آن آمد، آن را به او می دهد، در غیر این صورت، آن را یک سال نگه می دارد. پس اگر صاحبش یا خواهان آن نیامد، آن را صدقه می دهد. اگر صاحبش بعد از آنکه آن را صدقه داد، آمد و مال را درخواست کرد، یابنده به او بدهکار خواهد شد و اجر معنوی صدقه برای یابنده است و اگر آن را نخواست، نزد خداوند ماجور خواهد بود و پاداش معنوی برای اوست.

شاید حدیث ظهور در این داشته باشد که یک سال تعریف لازم نیست، بلکه آن را بعد از تعریف به مدت یک سال نزد خود به امید بازگشت صاحب آن نگه می دارد تا اگر آمد، به او بدهد. در این صورت، این روایت به روایات و جوب یک سال تعریف مقید خواهد شد. به هر صورت، این حدیث حکم به تصدق بعد از یک سال کرده است، ولی سند آن ضعیف است.

دوم: حفص بن غیاث روایت کرده است که از امام صادق (ع) پرسیدم: مرد سارق مسلمانی، مقداری درهم و اموال دیگر نزد مرد مسلمان دیگری به امانت می گذارد. آیا امانت گیرنده باید مال را برگرداند؟ امام (ع) فرمود:

لا یرده، فإن أمکنه أن یرده علی أصحابه فعل، وإلا كان فی یده بمنزلة اللقطة یصیبها فیعرفها حولاً. فإن أصاب صاحبها ردها علیه وإلا تصدق بها، فإن جاء طالبها بعد ذلك خیره بین الاجر و الغرم، فإن اختار الاجر فله الاجر و ان اختار الغرم غرم له و كان الاجر له؛^۸

۷. همان، ص ۳۵۰، باب ۴ از ابواب لقطه، ح ۲.

۸. همان، ص ۳۶۹، باب ۱۸ از ابواب لقطه، ح ۱.

مال را به او نمی دهد، اگر توانست مال را به صاحبان اصلی آن بدهد، همین کار را بکند، در غیر این صورت، مال به عنوان لقطه ای که یافته است، در نزدش خواهد ماند و آن را یک سال تعریف خواهد کرد. اگر صاحبش را یافت، آن را به او می دهد، در غیر این صورت، آن را صدقه می دهد. اگر صاحبش آمد، او را میان پاداش معنوی و غرامت مال مخیر می کند، اگر اجر معنوی را برگزید، اجر برای اوست و اگر غرامت مال را برگزید، یابنده به او بدهکار خواهد شد و پاداش معنوی برای یابنده است.

سند این حدیث ضعیف است.

سوم: علی بن جعفر می گوید: از برادرم امام کاظم (ع) در مورد مردی که لقطه ای را یافته و آن را یک سال تعریف کرده و سپس صدقه داده و آن گاه صاحبش آمده، پرسیدم که وضع صدقه دهنده چه می شود؟ پاداش معنوی برای کیست؟ آیا باید مال را به او بازگرداند یا قیمتش را؟ امام (ع) فرمود:

هو ضامن لها و الاجرله إلا ان یرضی صاحبها فیدعها و الاجرله؛^۹

یابنده، ضامن آن است و پاداش معنوی برای اوست، مگر آنکه صاحبش به صدقه راضی شود و مال را رها کند که در این صورت، پاداش معنوی برای صاحب مال است.

این روایت دلالت بر جواز تصدق لقطه دارد؛ زیرا در سؤال راوی فرض تصدق مطرح و از نتایج آن پرسش شده است و امام (ع) فرض در سؤال را تقریر کرده و از نتایج آن سخن گفته است. سند این روایت معتبر است.

اما گفته شده است: این روایت فقط در صورتی که تملک در لقطه اختیاری باشد، دلالت بر جواز تصدق به عنوان عدل ملکیت دارد، اما بنابر اینکه از روایات تملک لقطه، ملکیت قهری استفاده شود، این روایت دلالتی بر جواز تصدق به

۹. همان، ص ۳۵۲، باب ۲ از ابواب لقطه، ح ۱۴.

عنوان عدل ملکیت ندارد. جواز تصدّق، در صورتی عدل ملکیت است که حصول ملکیت، قهری نباشد. این روایت بر جواز تصدّق در مقابل ملکیت دلالت ندارد؛ به گونه ای که معارض روایت ملکیت قهری باشد یا موجب حمل روایات ملکیت بر ملکیت اختیاری شود؛ زیرا حکم به تصدّق در این روایت ابتدائاً از امام (ع) نیست، بلکه فرض راوی است که سؤال از ضمان یا پاداش معنوی برای صدقه دهنده می کند و امام (ع) تصدّق را رد نمی کند، بلکه در مورد ضمان یا پاداش معنوی صدقه دهنده سخن می گوید.

هیچ یک از این امور نمی تواند جواز تصدّق مال مالک سابق که مالش را گم کرده بود در مقابل تملک آن مال را ثابت کند، بلکه احتمال دارد این مال، ملک قهری یابنده باشد و چون ملکش بوده، آن را صدقه داده و امام (ع) حکم به ضمان او کرده و وعده پاداش معنوی به او داده است. مگر صاحب قبلی مال راضی به صدقه شود که در این صورت، پاداش برای اوست و ضمانی بر یابنده نخواهد بود. ممکن است گفته شود که عرف از ثبوت اجر معنوی صدقه برای صاحب اول مال در صورت رضایت او به صدقه، عدم حصول ملکیت برای یابنده را می فهمد، و الا باید چنین فرض می شد که اجر معنوی صاحب اول مال برای صرف نظر کردن از مال خود است که به یابنده انتقال یافته است، نه برای صدقه دادن؛ زیرا صدقه از مال او نبوده، بلکه از مال یابنده بوده است.

اگر جواز تصدّق در مقابل ملکیت را با اولویت دلیل جواز تملک ثابت کنیم، در این صورت جواز تصدّق در مورد حیوان همچون غیر حیوان ثابت است؛ زیرا در مورد حیوان، ملکیت را پذیرفتیم و اگر جواز تصدّق در مقابل ملکیت را با نصّ ثابت کنیم، اگر نص دارای اطلاقی باشد که شامل حیوان بشود، چنان که در روایت حسین بن کثیر^{۱۰} گذشت، حکم جواز تصدّق در مورد حیوان ثابت است، ولی اگر

۱۰. همان، ص ۳۵۰، باب ۲ از ابواب لقطه، ح ۲.

نص دارای اطلاق نباشد، مانند روایت حفص بن غیاث که در آن حکم لقطه بر پایه مقایسه اموال سرقتی با لقطه فهمیده می شود، این روایت از ابتدا در صدد بیان حکم لقطه نبوده تا از آن استفاده اطلاق شود.

همچنین است روایت علی بن جعفر که پیش از این نقل شد و تصدق در آن مفروض و مفروع^۹ عنه بود. در این روایت نیز اطلاقی نسبت به حیوان نیست و ظاهراً عرف حکم تصدق را به حیوان سراپت می دهد و معقول نیست در تصدق، میان حیوان و غیر حیوان فرقی باشد. این، همه سخن در مورد تصدق بود.

ج) نگهداری امانی لقطه

نگهداری امانی لقطه را می توان، هم با قواعد ثابت کرد و هم با نص. اما براساس قواعد، می توان گفت که اگر تملک لقطه جایز باشد، به اولویت عرفی حفظ امانی آن هم جایز است یا می توان گفت: از دلیل تملک، بیش از جواز استفاده نمی شود و از دلیل تصدق در غیر لقطه حرم و لقطه ای که تعریف آن ممکن نیست، نیز وجوب را نمی توان استفاده کرد و احتمال اینکه جواز التقاط منوط به تملک یا تصدق باشد، منتفی است؛ زیرا بعضی از روایات التقاط، دلالت دارد که مناط در جواز التقاط، التزام به تعریف است^{۱۱} و اگر شک کنیم در وجوب جامع میان تملک و تصدق در مقابل حفظ امانی، اصل برائت از وجوب^{۱۲} و اصل جواز حفظ امانی را جاری می کنیم. پس اگر یابنده لقطه را به شکل امانت نگه داشت و لقطه بدون تفریطی تلف گشت، ضمانتی بر یابنده نخواهد بود.

۱۱. همان، ص ۳۴۸، باب ۱ از ابواب لقطه، ح ۱ و باب ۲، ح ۲ و ۱۲ و باب ۲۰، ح ۱ و ج ۹، ص ۳۶۲، باب ۲۸ از ابواب مقدمات طواف، ح ۲ و ۵.

۱۲. گاهی گفته می شود که اگر یابنده مال آن را تملک نکرد و صدقه نیز نداد؛ نوبت به حفظ امانی نمی رسد؛ زیرا می تواند آن را به ولی مالک که حاکم شرع است، بسپارد. پس دلیل عمده در اثبات جواز حفظ امانی، همان دلیل اول یعنی فحوای جواز تملک است.

البته اثبات جواز حفظ امانی لقطه براساس قواعد، متوقف بر اثبات ملکیت اختیاری است، نه ملکیت قهری؛ زیرا معنا ندارد که ملکیت قهری باشد و یا بنده به حفظ امانی لقطه پردازد، به گونه ای که اگر مالک اصلی پیدا شود و مال بدون تفریط تلف شده باشد، ضامن آن باشد.

اما اگر نص خاصی بر نگهداری امانی لقطه وجود داشته باشد، همان نص دلیل نفی ملکیت قهری خواهد بود و در این صورت، دلیل ملکیت بر ملکیت اختیاری حمل می شود. این دو روایت را می توان نص خاص در این مورد دانست:
روایت اول: علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر (ع) می پرسد:
مردی، چند درهم یا لباس یا چهار پایی را یافته است، چه کار باید بکند؟ امام می فرماید:

يعرفها سنة، فإن لم يعرف صاحبها حفظها في عرض ماله حتى يجيء طالبها فيعطئها إياه، وإن مات أوصى بها، فإن أصابها شيء فهو ضامن؛^{۱۳}

یک سال آن را تعریف می کند، اگر صاحبش شناخته نشد، آن را در کنار اموالش نگه می دارد تا خواهان آن بیاید و آن را به او بدهد و اگر مرگش فرا رسید، به آن وصیت کند و اگر خسارتی بر آن وارد شد، ضامن است.

صاحب وسائل الشیعه این روایت را در باب دیگری به نقل از تهذیب آورده است که در آن کلمه «صاحبها» نیست و به جای عبارت: «فإن أصابها شيء فهو ضامن» آمده است: «و هو لها ضامن». ^{۱۴}
وجه استدلال به این روایت، دلالت عبارت «حفظها في عرض ماله» است که حکایت از حفظ امانی لقطه دارد.

ممکن است به یکی از وجوه ذیل در استدلال به این روایت اشکال شود:

۱۳. همان، ج ۱۷، ص ۳۵۲، ح ۱۳.

۱۴. همان، ص ۳۵۲، ح ۲.

وجه اول: کلمه «صاحبها» در کتاب من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام موجود نیست و در این صورت ممکن است عبارت «فإن لم يعرف» به تشدید یا به تخفیف راء خوانده شود. اگر به تخفیف راء باشد، معنای روایت تغییر نخواهد کرد و معنا چنین خواهد بود که اگر یابنده آن را به مدت یک سال معرفی کند و صاحبش را نشناسد، آن مال را در کنار اموالش نگه خواهد داشت. اگر به تشدید راء باشد، معنای روایت چنین خواهد بود که اگر یابنده، لقطه را تعریف نکرد، باید آن را در کنار مالش حفظ کند تا صاحبش بیاید. بنابر این معنا، روایت دلالتی بر مقصود - که حفظ امانی بعد از یک سال تعریف است - ندارد و دلالت بر عدم وجوب تعریف خواهد داشت. پس ترك تعریف جایز است، به شرط اینکه مال را به طور امانی حفظ کند. گویا تملک و تصدق، حکم فرض تعریف است و نگهداری امانی مال، حکم فرض عدم تعریف است.

گاهی گفته می شود که ادله وجوب تعریف، قرینه بر این خواهد بود که عبارت «لم يعرف» باید به تخفیف راء خوانده شود. ولی درست آن است که کلام مبین هنگامی می تواند تفسیر کلام مجمل باشد که عبارت مجمل، معین و مشخص باشد، اما اگر علت اجمال، نامعین بودن عبارت مجمل باشد و مجمل بنابر یکی از دو فرض محتمل در عبارت، معارض مبین باشد، مبین نمی تواند آن فرض معارض را نفی کند، مگر علم اجمالی داشته باشیم که یا مبین نادرست است و یا این فرض، غیر واقعی می باشد و در بحث ما چنین علم اجمالی وجود ندارد. البته معین بر حجیت خود باقی است؛ زیرا مادام که علم تفصیلی بر تحقق فرض معارض نباشد، یقین به تعارض حاصل نمی شود و مبین از حجیت نمی افتد. بحث های تفصیلی در این مورد در علم اصول مطرح شده است.

نمی توان از این اشکال خلاصی یافت، مگر آنکه از ادله وجوب تعریف، اطمینان به وجوب تعریف و تخفیف راء در عبارت «لم يعرف» حاصل شود. اما اگر فرض کنیم که از این روایات اطمینان به وجوب تعریف حاصل شود، ولی اطمینانی

به تخفیف راء حاصل نشود، روایت از حجّیت ساقط است.

گاهی گفته می‌شود: نقلی که در آن کلمه «صاحبها» آمده است، حجّت است و به همان تمسک می‌کنیم و نقلی که در آن کلمه «صاحبها» نیامده است، دلالت بر خطا در نقلی که در آن این کلمه آمده است، نمی‌کند؛ زیرا در صورتی دلالت بر چنین خطایی دارد که کلمه «يعرف» به تشدید باشد و چنین چیزی ثابت نشده است. پس ما به نقلی تمسک می‌کنیم که در آن کلمه «صاحبها» آمده است.

اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا صاحب وسائل در باب دوم لقطه این حدیث را با کلمه «صاحبها» از عبدالله بن جعفر در کتاب قرب الاسناد از عبدالله بن حسن، از جدّش علی بن جعفر، از برادرش امام موسی بن جعفر نقل کرده است. این سند به وجود عبدالله بن جعفر، ضعیف است. هر چند صاحب وسائل بعد از نقل روایت می‌گوید «این روایت را علی بن جعفر در کتابش نقل کرده است» و سند کتاب او معتبر است، ولی ما نمی‌دانیم نسخه کتاب علی بن جعفر مشتمل بر کلمه «صاحبها» است یا خیر؟ گویا برای صاحب وسائل، بود و نبود کلمه «صاحبها» مهم نبوده است؛ زیرا او بعد از نقل حدیث از قرب الاسناد می‌گوید: «صدوق مانند این روایت را با سند خود از علی بن جعفر نقل کرده است» و ما می‌دانیم که صدوق این روایت را بدون این کلمه نقل کرده است؛ چنان که صاحب وسائل در باب بیستم این حدیث را از تهذیب بدون کلمه «صاحبها» نقل کرده و در آنجا نیز یادآوری می‌کند که صدوق با سند خود این روایت را از علی بن جعفر نقل کرده است.

وجه دوم: در کتاب من لایحضره الفقیه به جای عبارت «حفظها فی عرض ماله»، عبارت «جعلها فی عرض ماله» آمده است و این جمله معنای امانت را نمی‌رساند، بلکه معنای ملک یا اباحه در تصرّف را افاده می‌کند و ثابت نشده است که کلام امام (ع) موافق نسخه تهذیب و مخالف نسخه فقیه است.

بنابر نسخه فقیه، کلمه «لم يعرف» به تخفیف خواهد بود؛ زیرا روشن است که

تملک یا تصرف، ابتدائاً و بدون تعریف، جایز نیست.

وجه سوم: حتی اگر فرض کنیم که کلام امام(ع) عبارت «حفظها فی عرض ماله» باشد، این عبارت ظهوری در حفظ امانی ندارد و محتمل است مراد از آن ملک یا عاریه باشد. برخی از راویان عبارت: «حفظها فی عرض ماله» را نقل کرده‌اند و برخی دیگر عبارت: «جعلها فی عرض ماله»، و عبارت دوم ظهور در ملکیت و عاریه دارد و جمله اول مجمل است. پس جمله دوم تفسیر کننده اول است یا حداقل تعارضی میان مجمل و مبین نخواهد بود و ثابت می‌شود که مقصود، ملکیت و عاریه است نه امانت.

وجه چهارم: با چشم پوشی از همه وجوه قبل می‌توان گفت که مزیت مفروض در حفظ امانی که در فرض ملکیت و تصدق نیست، این است که چنانچه مال در دست یابنده بدون تفریط تلف شود، او ضامن نیست و این مزیت در این روایت وجود ندارد؛ زیرا در ذیل روایت آمده است: «و هو لها ضامن» که دلالت بر ضمان دارد. شاید همین عبارت، مؤید این احتمال باشد که مقصود روایت، ملکیت یا عاریه است، نه امانت.

روایت دوم: روایت هشتم بن ابی روح صاحب مسافرخانه است که می‌گوید: به عبد صالح (امام کاظم علیه السلام) نوشتم که من مسافر خانه‌ای دارم روزی مردی که در مسافرخانه‌ام منزل کرده بود، از دنیا رفت. او را نمی‌شناسم و نمی‌دانم اهل کدام سرزمین است و وارثان او چه کسانی هستند. مقداری از مالش نزد من مانده، با آن مال چه کنم؟ و این مال برای کیست؟ امام(ع) فرمود:

اترکه علی حاله؛^{۱۵}

آن مال را به حال خود رها کن.

روایات دیگری در مواردی مشابه این روایت وارد شده و در آنها حکم شده که

۱۵. همان، ص ۵۸۳، باب ۶ از ابواب میراث الخثی، ح ۴.

آن مال همچون مال خودت است، یا آن مال را صدقه بده، یا آن مال متعلق به امام(ع) است، یا آن مال را به حال خود رها کن. گویا مقصود از جمله اخیر، حفظ امانی مال است.

روایتی که دلالت دارد مال متعلق به امام(ع) است، روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار از امام کاظم علیه السلام است. وی از حضرت در باره مردی می پرسد که مالی از مرد مرده ای نزدش مانده و وارثان او را هم نمی شناسد. با آن مال چه کند؟ امام(ع) فرمود:

«ما اهرفك لمن هو» یعنی نفسه؛^{۱۶}

«چه خوب می دانی که این مال از کیست» یعنی از آن امام(ع) است.

سند این روایت ضعیف است.

روایاتی که دلالت بر تصدق دارد، همچون روایت نصر بن حیب صاحب مسافرخانه است^{۱۷} که این هم ضعیف است.

روایاتی که دلالت بر ملکیت دارد، همچون روایات گذشته از جمله روایت هشام بن سالم^{۱۸} و روایت خطاب اعور است.^{۱۹} صدر روایت هشام دلالت بر تصدق بر مساکین نیز دارد و ممکن است از فحوای ذیل روایت - که نشان می دهد یابنده می تواند مال را همچون مال خودش بداند - جواز تصدق بر غیر مساکین نیز فهمیده شود؛ جواز تصدق مالی به غیر مستمندان بر جواز تملک آن اولویت دارد. ممکن است آخرین روایت از روایاتی که نقل شد، در مورد اجرت کلی در ذمه باشد و میان آن با عین شخصی فرقی باشد، ولی به هر صورت دو روایت نخست برای دلالت بر مقصود کفایت می کند.

۱۶. همان، ص ۵۸۶، ح ۱۲ و ص ۵۵۱، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجریره والامامة، ح ۱۳.

۱۷. همان، ص ۵۸۳، باب ۶ از ابواب میراث الخثنی، ح ۳.

۱۸. همان، ص ۵۵۳، باب ۴ از ابواب ولاء ضمان الجریره، ح ۷ و ص ۵۸۵، باب ۶ از ابواب

میراث الخثنی، ح ۱۰.

۱۹. همان، ص ۵۸۲، باب ۶ از ابواب میراث الخثنی، ح ۱.

به هر صورت، مقتضای جمع میان روایات تملک یا اباحه تصرف با روایات حفظ امانی، تخییر و عدم ملکیت قهری است. پس اگر نتوان در مسئله ملکیت از موارد این روایات به لقطه تعدی کرد - زیرا احتمال خصوصیت وجود دارد، چرا که خود التقاط تکلیف یا بنده را سنگین تر می کند - بعید نیست تعدی به لحاظ مسئله حفظ امانی صحیح باشد. ولی این تعدی مشروط به این است که ملکیت در لقطه قهری نباشد. پس روایت هیثم بن ابی روح نمی تواند دلیل بر این باشد که ملکیت در لقطه بعد از یک سال تعریف، قهری نیست. به علاوه، سند روایت ضعیف است.

در مسئله حفظ امانی لقطه، میان حیوان و غیر حیوان فرقی نیست؛ زیرا اگر حفظ امانی به مقتضای قاعده ثابت شد، در مورد حیوان نیز جاری است و اگر به روایت اول ثابت شود، در آن روایت به حیوان تصریح شده بود و اگر به روایت دوم ثابت گردد، کلمه «المال» در آن روایت شامل حیوان هم می شود و یا حداقل عرف میان آنها فرقی نمی گذارد.

بحث دیگر این است که آیا می توان لقطه حرم را بعد از تعریف با لقطه ای که امکان تعریف ندارد، به صورت امانی نگهداری کرد یا باید آن را صدقه داد؟ در مورد دوم می توان گفت که اولاً، امر به تصدق در روایات، ظهور در وجوب دارد. ثانیاً، جواز التقاط و تسلط بر مال دیگری خلاف قاعده اولی است و قدر متیقن جواز در جایی است که پس از التقاط، صدقه داده شود، اما حفظ امانی آن در فرض یأس از یافتن مالک، لغو و بدون فایده است؛ پس دلیلی بر جواز التقاط نمی شود. به پرسش اول هم چنین پاسخ می دهیم که قول به وجوب تصدق بعید نیست؛ زیرا عبارت «تعرف سنة، فإن وجدت صاحبها وإلا تصدقت بها»^{۲۰} که در مورد لقطه حرم وارد شده است، ظهور در وجوب دارد.

این، همه سخن در مورد نگهداری امانی لقطه است.

۲۰. همان، ج ۹، ص ۳۶۱، باب ۲۸ از ابواب مقدمات طواف، ح ۴.

(د) تسلیم لقطه به ولیّ امر

تسلیم لقطه به ولیّ امر به این جهت است که او ولیّ بر مالک می باشد. گاهی گفته می شود که یا بنده بعد از انجام وظیفه و اجبش یعنی یک سال تعریف، می تواند لقطه را به مقتضای قاعده و بدون نیاز به نصّ خاصی در این مورد به حاکم شرع بسپارد؛ زیرا حاکم، ولیّ غایب است. در این صورت انتظار می رود که حکم تسلیم به حاکم، از همان آغاز زمان التقاط ثابت باشد. همچنین این حکم دارای وجوب تعیینی است، نه اینکه حکمی در عرض تملک و تصدّق و حفظ امانی باشد. کسی که بر مال دیگری سلطه می یابد، باید آن را به مالک یا ولیّ مالک بازگرداند. ولیّ چون یک سال تعریف به نصّ خاص ثابت شده است، براساس آن بر خلاف مقتضای قاعده ای عمل می کنیم که ما را ملزم به تسلیم مال از همان ابتدای التقاط به ولیّ مالک می کند، و چون جواز تملک و تصدّق بعد از یک سال تعریف هم به نصّ ثابت شده است، براساس آن از حکم وجوبی تسلیم مال به ولیّ مالک دست بر می داریم، در نتیجه حکم جواز تسلیم به ولیّ بعد از یک سال تعریف، به مقتضای قواعد ثابت می شود.

روشن است که سپردن مال به ولیّ مالک، همچون سپردن آن به مالک است و موجب خروج از عهده یا بنده می شود. دلیل تملک و تصدّق هم مانع جواز این کار نیست، بلکه مانع وجوب آن است؛ زیرا از این ادله، وجوب تملک و تصدّق برداشت نمی شود تا مخالف جواز تسلیم به ولیّ امر باشد و به همین جهت حفظ امانی لقطه نیز جایز است.

البته در مورد لقطه حرم و لقطه ای که تعریف آن ممکن نیست، گفته شده است که تسلیم آن به حاکم جایز نیست؛ زیرا ظاهر دلیل تصدّق در این دو مورد، وجوب است و اگر بر یا بنده واجب باشد که صدقه بدهد، تسلیم به حاکم جایز نخواهد بود.

چنان که گفتیم، اگر یابنده مال را به حاکم بسپارد، دیگر ضامن مال نخواهد بود؛ زیرا تسلیم مال به ولی مالک همچون تسلیم آن به مالک است و مقتضای قاعده در این صورت خروج او از عهده است.

این، همه سخنی است که می توان در مقام اثبات گزینه تسلیم مال به حاکم بعد از یک سال تعریف، در عرض سه گزینه تملک و تصدق و حفظ امانی، گفت. در مقابل این سخن، ادعا شده است که تسلیم به حاکم، مقتضای قاعده نیست. گاهی نیز ادعا شده که تسلیم به ولی مالک در عرض تملک و تصدق و حفظ امانی نیست تا گفته شود که یابنده بعد از یک سال تعریف میان چهار گزینه مخیر است که یکی از آنها تسلیم به ولی مالک است، بلکه سپردن مال به ولی مالک از همان ابتدا و قبل از تعریف جایز است و همچنین در مورد لقطه حرم و لقطه ای که تعریف در آن ممکن نیست نیز جایز است.

ادعای سوم این است که علت سپردن مال به ولی امر این نیست که او ولی مالک و حافظ مصالح او می باشد، بلکه به این جهت است که مال مجهول المالک باید به ولی امر سپرده شود تا او هر آنچه صلاح می داند، انجام دهد.

اما در مورد ادعای اول باید دید دلیل چنین ادعایی چیست؟ دلیل یا این است که ملکیت بعد از تعریف، قهری است و از این جهت سپردن مال به ولی مالک بی معنا خواهد بود و یا دلیل، نفی ولایت حاکم غیر معصوم بر غایب است. البته حاکم معصوم از محل بحث خارج است؛ زیرا تسلیم هر چیزی به او جایز است و او به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. فرض سوم این است که ادله لقطه بعد از اینکه وظایف یابنده را در قبال مال یافت شده تعیین کرد، مجالی برای اعمال ولایت حاکم باقی نمی گذارد.

پیشتر در باره قهری یا اختیاری بودن ملکیت بعد از تعریف سخن گفتیم. کسی که ملکیت قهری را از ادله بفهمد، دیگر موضوعی برای تسلیم به ولی مالک باقی

نمی‌ماند، اما کسی که قائل به ملکیت اختیاری باشد، مجالی برای این موضوع دارد.

اما انکار ولایت حاکم غیر معصوم یا بر پایه انکار ولایت فقیه و یا بر پایه تشکیک در دایره ولایت اوست که مجال بحث مفصل آن در اینجا نیست.

پاسخ این ادعا که تعیین وظیفه در روایات برای یابنده، مجالی برای اعمال ولایت حاکم باقی نمی‌گذارد، نیز از توضیحات قبل روشن شد؛ زیرا بر فرض که از دلیل تملک و تصدق، وجوب فهمیده نشود، عرف از دلیل آنها، بطلان عمل به آنچه را که لازمه اطلاق دلیل ولایت حاکم است، نمی‌فهمد؛ زیرا اطلاق ولایت حاکم اقتضا دارد که ولی، قائم مقام مولی علیه باشد و سپردن مال به او همچون سپردن مال به مالک، موجب خروج از عهده مال شود.

ادعای دیگر این است که جواز تسلیم مال به ولی امر از همان ابتدای التقاط وجود دارد؛ زیرا او ولی مالک است و مصالح او را ملاحظه می‌کند و به تعریف و تصدق در مواردی که قابل تعریف نیست یا از لقطه حرم است، نیازی نیست. در پاسخ به این ادعا می‌توان گفت: در صورت امکان سپردن مال به ولی مالک که همچون سپردن آن به مالک است، عرف از فرمان به تعریف یا تصدق، وجوب تعیینی را نمی‌فهمد، بلکه با ملاحظه مناسبت حکم و موضوع، تعریف و تصدق را عدل و در عرض تسلیم مال به ولی مالک می‌داند؛ چنان که عرف در موارد امر هنگام توهّم حذر، وجوب را نمی‌فهمد، بلکه اباحه را می‌فهمد.

ظاهر این ادله با ملاحظه مناسبات حکم و موضوع به دو امر باز می‌گردد: نخست اینکه وظیفه‌ای در قبال مال یافت شده وجود دارد و آن تعریف یا تصدق است و اگر مال به دست ولی مالک نیز بیفتد، این وظیفه بر عهده اوست. دوم این که وظیفه مذکور بر عهده یابنده است؛ زیرا او مال را برداشته است و از این رو باید یا خودش مستقیماً این تکلیف را انجام دهد و یا آن را به کسی بسپارد که اطمینان

دارد این کار را انجام می دهد و یا برای او ثابت شود - هر چند به ثبوت تعبدی - که شخص دیگری متصدی انجام این کار شده است .

اینکه از ادله ، استظهار کردیم که تسلیم مال به ولی مالک عدل تعریف و تصدق است ، اگر درست باشد ، در مقابل این ظهور دوم است که مانند امر هنگام توهم حضر است ، نه ظهور اول که معنایش این است که تعریف و تصدق باید به هر صورت محقق شود و یابنده می تواند با تسلیم مال به ولی مالک ، مدام که احتمال می دهد او به این وظیفه عمل خواهد کرد ، به او اعتماد کند . بعید نیست استظهار اول درست باشد .

ادعای سوم این بود که می توان از ابتدای التقاط ، مال را به ولی امر داد ، نه به جهت اینکه او ، ولی مالک است و مراعات آنچه را که سزاوار مال اوست می کند ، بلکه به این جهت که او صاحب اموال مجهول المالك است و روایاتی که در مورد تصدق یا اباحه تملک یا تعریف وارد شده ، به عنوان اوامری از جانب مالک این مال یعنی امام (ع) است ، نه از باب احکام شرعی ای که امام (ع) بیان کرده است و در این مورد فرقی میان حیوان و غیر حیوان نیست .

برای اثبات این مدعا می توان به روایاتی استدلال کرد ؛ از جمله :

۱ . روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار^{۲۱} از امام کاظم (ع) که پیشتر نقل شد . او از امام (ع) در باره مردی پرسید : مالی را که از مرد مرده ای نزدش مانده و وارثان او را هم نمی شناسد ، چه کند؟ امام (ع) فرمود :

« ما اعرفك لمن هو » یعنی نفسه ؛

« چه خوب می دانی که این مال از کیست » یعنی از آن امام (ع) است .

هرگاه با این روایت ثابت شود که مال مجهول المالك برای امام (ع) است ،

۲۱ . همان ، ج ۱۷ ، ص ۵۸۶ ، باب ۶ از ابواب میراث الخثی ، ح ۱۲ ، و ص ۵۵۱ ، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامة ، ح ۱۳ .

پس در زمان غیبت تصمیم‌گیری در مورد آن موکول به نظر نایب او یعنی فقیه است. البته در این مورد احتمال خصوصیت وجود دارد؛ زیرا اولاً، در این حدیث این احتمال وجود دارد که آن مرده وارثی نداشته باشد و شاید همین احتمال در تعلق آن مال به امام(ع) دخیل باشد؛ زیرا امام وارث کسی است که وارثی ندارد. ثانیاً، در مورد این روایت نه التقاطی هست و نه امکان تعریف وجود دارد. شاید التقاط موردی که مجوز تملک لقطه - هر چند بعد از فحوص - است، به یابنده نسبت به آن مال اولوی می‌بخشد که مانع از دخول مال در ملک امام(ع) می‌شود. شاید امکان تعریف و احتمال رسیدن مال به مالکش مانع از این می‌شوند که مال در ملک امام(ع) وارد شود. به علاوه این که روایت از نظر سند نیز ضعیف است.

۲. شیخ با سند خود از علی بن مهزیار از محمد بن رجاء خیاط نقل می‌کند که گفت: به امام(ع) نوشتم: من در مسجد الحرام بودم که دیناری یافتم، خواستم آن را بردارم که دیدم دینار دیگری کنار آن است، در میان شن‌ها گشتم، دینار سومی را هم پیدا کردم. هر سه دینار را برداشتم و آنها را تعریف کردم، ولی صاحب آنها پیدا نشد. فدایت شوم، چه فرمانی در این مورد می‌دهید؟ امام(ع) ذیل نامه من در آن قسمت که قضیه دو دینار را بیان کردم، نوشت: «قضیه دو دیناری را که ذکر کردی، فهمیدم». سپس ذیل قسمت دیگر نامه‌ام که مربوط به دینار سوم بود، نوشت:

فإن كنت محتاجاً فتصدق بالثلث وإن كنت غنياً فتصدق بالكل؛^{۲۲}

اگر نیاز داری، دینار سوم را صدقه بده و اگر بی‌نیازی همه را صدقه بده.

صاحب وسایل بعد از نقل حدیث می‌گوید: شیخ صدوق هم با سند خود از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از محمد بن رجاء خیاط همین روایت را نقل می‌کند: به طیب(ع) [امام هادی] نوشتم

کلینی نیز این روایت را از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی،

۲۲. همان، ص ۳۶۷، باب ۱۶ از ابواب لقطه، ح ۲.

از محمد بن رجاء ارجانی نقل می‌کند که گفت: به طیب (ع) نوشتم: من در مسجد الحرام بودم که دیناری را یافتم، به سوی آن رفتم آن را بردارم که دینار دیگری را نیز دیدم، شن‌ها را کنار زدم دینار سوم را هم یافتم. همه را برداشتم و آنها را تعریف کردم، ولی هیچ کس آنها را نمی‌شناخت. در این مورد چه می‌فرمایید؟ امام (ع) نوشت:

فهمت ما ذکرت من امر الدنا نیر فإن كنت محتاجاً فتصدق بثلاثها وإن كنت غنياً فتصدق بالكل؛^{۲۳}

قضیه دینارها را که بیان کردی، فهمیدم. اگر نیازمندی، دینار سوم را صدقه بده و اگر بی‌نیازی، همه را صدقه بده.

استدلال به این حدیث این گونه است که مقصود راوی از این جمله که «آنها را تعریف کردم، ولی هیچ کس آنها را نمی‌شناخت»، یک سال تعریف نیست، بلکه مقداری است که تعریف بر آن صدق کند، هر چند یک بار باشد. پس جواب امام (ع) در این حدیث، مخالف فرض و خوب یک سال تعریف است و همچنین مخالف فرض و خوب تصدق لقطه حرم است؛ زیرا امام (ع) در این حدیث در فرض نیاز راوی، فقط امر به تصدق دینار سوم کرده است. پس این روایت فقط بر این معنا قابل حمل است که امر لقطه به دست امام (ع) است و او به طور کلی و نسبت به عموم، فرمان تعریف و تصدق لقطه حرم را داده، ولی در خصوص راوی در این ماجرا اجازه داده که او تا یک سال تعریف را انجام ندهد و در صورت نیازش فقط دینار سوم را صدقه بدهد.

ممکن است گفته شود که می‌توان میان این روایت و روایات دیگر به گونه‌ای دیگر جمع کرد و آن این است که دلالت این روایت بر عدم شرط بودن یک سال تعریف فقط با ظهوری است که می‌توان با توجه به تصریح روایات دیگر بر لزوم یک سال. همان، ج ۹، ص ۳۶۲، باب ۲۸ از ابواب مقدمات طواف، ح ۷.

سال تعریف، از آن دست برداشت. دلالت این روایت بر اکتفا در صدقه به قسمتی از مال در هنگام نیاز، می تواند اطلاق روایات تصدق را تقیید بزند. اگر این جمع درست نباشد، شاید قائل به تعارض روایات شویم، نه اینکه بگوییم امر لقطه به امام (ع) واگذار شده است. سند این روایت هم ضعیف است.

۳. روایتی که پیشتر از داود بن ابی یزید نقل کردیم که گفت: مردی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: به مالی برخورد کردم و می ترسم در مورد آن کوتاهی کنم. اگر صاحبش را بیابم، آن را به او خواهم داد و خود را خلاص خواهم کرد. امام (ع) فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم اگر صاحب آن را بیابی، به او خواهی داد؟ گفت: به خدا سوگند، آری! امام (ع) فرمود:

فانا والله ماله صاحب غیري؛

به خدا سوگند! این مال صاحبی غیر از من ندارد.

سپس امام (ع) او را قسم داد که آن مال را به هر کس که او می گوید، بدهد. او نیز قسم یاد کرد. آن گاه امام (ع) فرمود:

فاذهب فاقسمه في إخوانك ولك الأمن مما خفت منه؛

برو و مال را میان برادرانم تقسیم کن و از آنچه می ترسیدی، در امان هستی.

آن مرد گفت که من آن مال را میان برادرانم تقسیم کردم. ۲۴

گفته شده که این حدیث - هر چند به ملاك ترك استفصال - مطلق است، پس شامل فرضی می شود که آن مال لقطه باشد.

اگر عبارت: «به مالی برخورد کردم» ظهور در جامع بین التقاط و غیر التقاط داشته باشد، اطلاق مورد ادعا درست است و این ظهور یا براساس مقدمات حکمت است، اگر سؤال به شکل قضیه حقیقه باشد، و یا براساس ترك استفصال است، اگر سؤال از یک واقعه شخصی باشد.

۲۴. همان، ج ۱۷، ص ۳۵۷، باب ۷ از ابواب لقطه، ح ۱.

اما اگر گفته شود که سؤال از یک واقعه شخصی است، عبارت: «به مالی برخورد کردم» ظهور در غیر التقاط دارد یا حداقل مجمل است؛ زیرا اگر واقعه به صورت التقاط بود، بسیار مناسب بود که سؤال کننده بگوید: «به لقطه ای برخورد کردم». پس حداقل روایت از این جهت مجمل است. و از این رو نمی توان اطلاق را با مقدمات حکمت یا ترك استفصال ثابت کرد.

اینکه اطلاق به مقدمات حکمت ثابت نیست، روشن است. اما اینکه با ترك استفصال هم ثابت نمی شود، از آن روست که در جای خود ثابت شده که اجمال در سؤال به پاسخ هم سرایت می کند، نه اینکه در موارد اجمال سؤال، جواب با ملاك ترك استفصال، کسب اطلاق کند. شاید علت تحیر و ترس سؤال کننده این بوده که او نمی توانسته تعریف کند و اگر می توانست، خودش اقدام به تعریف می کرد، دست کم روایت از این جهت نیز مجمل است.

با توجه به آنچه گفته شد، قدر متیقن از آن حدیث این است که مال مجهول المالک غیر لقطه و غیر قابل تعریف، برای امام (ع) است. بر این اساس، روایت یونس بن عبدالرحمان^{۲۵} که در مال مجهول المالک غیر لقطه و غیر قابل تعریف، امر به صدقه کرده، بر این معنا حمل می شود که امام (ع) فرمان به تصدق مالی داده که از آن خود او بوده است، نه اینکه در صدد بیان حکم شرعی تصدق مجهول المالک بوده است. پس استدلالی که پیش از این به این روایت کردیم و گفتیم حکم لقطه غیر قابل تعریف، تصدق است، ساقط می شود.

ممکن است اجمال دوم روایت یعنی اجمال در اینکه آن مال امکان تعریف داشته یا نه و یا ظهورش در مالی که امکان تعریف ندارد، پذیرفته شود، ولی اجمال اول روایت یعنی اجمال در اینکه آن مال لقطه بوده است یا خیر و یا ظهورش در غیر

۲۵. همان، ص ۳۵۷، باب ۷ از ابواب لقطه، ح ۲۵.

لقطه پذیرفته نشود.^{۲۶} در این صورت، اطلاق روایت به ملاک ترك استفصال به لحاظ اینکه مجهول المالک لقطه یا غیر لقطه بوده، تمام است، ولی اطلاق به لحاظ امکان یا عدم امکان تعریف تمام نیست. پس قدر متیقن از روایت این است که مجهول المالکی که قابل تعریف نیست، برای امام(ع) است.

بنابر این یا باید روایتی را که پیش از این از زراره نقل شد - که از امام باقر(ع) در مورد لقطه پرسید و حضرت انگشتر نقره‌ای را در دست خود به او نشان داد و فرمود: «این انگشتر را سیل آورده و می‌خواهم آن را صدقه بدهم»^{۲۷} - بر این حمل کنیم که امام(ع) چون مالک لقطه غیر قابل تعریف بوده، قصد تصدق آن را داشته است، نه اینکه تصدق حکم شرعی آن باشد یا این که بگوییم روایت داود بن یزید با ملاک ترك استفصال مطلق است و فقط دلالت بر این دارد که لقطه غیر قابل تعریف، برای امام(ع) است در حالی که روایت زراره ظهور در این دارد که حکم شرعی لقطه‌ای که امکان تعریف ندارد، تصدق است، پس اطلاق روایت داود بن یزید به روایت زراره مقید می‌شود؛ زیرا هنگام تعارض مطلق و مقید، مقید بر غیر ظاهرش حمل نمی‌گردد، بلکه مطلق به معنای مقید، تقیید می‌خورد.

این در صورتی است که نگوئیم با عدم امکان تعریف لقطه، تفصیل میان آن و مجهول المالکی که امکان تعریف ندارد - به اینکه دومی برای امام(ع) باشد و اولی نباشد - عرفی نیست، اما اگر چنین تفصیلی را عرفی بدانیم، حتی در فرض عدم اطلاق روایت داود نیز ثابت می‌شود که لقطه غیر قابل تعریف از آن امام است و روایت زراره بر این حمل می‌شود که امام به عنوان مالک آن اجازه تصدق آن را داده

۲۶. گاهی گفته می‌شود که اجمال دوم موجب اجمال اول است یا آن را تأکید می‌کند؛ زیرا در صورت عدم امکان تعریف که بنابر اجمال دوم محتمل است، مناسب این است که مال لقطه نباشد؛ چون غالباً لقطه قابل تعریف است و مال مجهول المالک غیر لقطه غالباً قابل تعریف نیست.

۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۵۸، باب ۷ از ابواب لقطه، ح ۳.

است، نه به عنوان اینکه حکم شرعی آن تصدق است.

کلام جامع و روشن این است که مجهول المالک اقسامی دارد:

۱. آنچه لقطه نیست و امکان تعریف نیز ندارد؛

۲. آنچه لقطه است و امکان تعریف ندارد؛

۳. آنچه لقطه است و امکان تعریف دارد، ولی بعد از تعریف نمی توان آن را

تملک کرد، زیرا لقطه حرم است؛

۴. آنچه لقطه است و امکان تعریف دارد و تملکش بعد از تعریف جایز است؛

۵. آنچه لقطه نیست و امکان تعریف دارد.

قسم اول که قدر متیقن از روایت داود است، به دلالت آن روایت برای امام (ع) است.

قسم دوم یا داخل در قدر متیقن است و یا سرایت آن به قدر متیقن، عرفاً بعید نیست.

قسم سوم که قطعاً داخل در قدر متیقن روایت داود نیست، ولی بعید نیست که

عرف بعد از تعریف، حکم روایت را به آن سرایت دهد. آنچه عرفاً احتمال می رود که

مانع از ملکیت مجهول المالک برای امام (ع) و جدا شدن حکم آن از روایت داود شود،

یکی از این دو امر است: یا امکان تعریف و امید به دست یافتن مالک به مالش داشته

باشد، پس برای حفظ حق مالک، آن مال از آن امام (ع) نخواهد بود یا حق یابنده است

که چون به وظیفه پر زحمت تعریف عمل کرده، اهلیت تملک یافته است، پس برای

حفظ حق یابنده، آن مال از آن امام (ع) نخواهد بود. اما احتمال دوم از مورد بحث ما

خارج است و احتمال اول نیز بعد از تعریف، ربطی به قسم سوم ندارد.

احتمال اول که بیان کردیم، در قسم چهارم قبل از تعریف، و احتمال دوم در

قسم چهارم بعد از تعریف، جاری است. پس نمی توان حکم روایت داود را به

قسم چهارم سرایت داد.

قسم پنجم هم از قدر متیقن روایت داود خارج است و حداقل احتمال فرق وجود

دارد؛ زیرا با تعریف امید می رود که مال به مالکش برسد. همچنین این قسم، از دلیل

و جوب تعریف نیز خارج است؛ زیرا این دلیل در مورد لقطه است و ما احتمال می دهیم که التقاط موجب سنگین شدن مسئولیت و جوب فحص و جستجو گردد. پس در مورد این قسم - یعنی مجهول المالکی که امکان تعریف دارد، ولی لقطه نیست - باید به مقتضای قواعد که رساندن مال به ولی مالک که فقیه است، عمل کرد. فقیه نیز بعد از قبول مال باید همچون ولی در قبال مولی علیه، مصلحت مالک را رعایت کند. پس باید تا هنگامی که ناامید نشده است، در پی مالک باشد و چون از یافتن مالک ناامید گشت، مال حکم مجهول المالکی را پیدا می کند که لقطه نیست و امکان تعریف نیز ندارد؛ یعنی حکم روایت داود بر آن حمل می شود؛ زیرا چنین فرضی از دو حال خارج نیست: یا برای فقیه جایز است که به عنوان یک فرد آن را همچون لقطه تملک کند، و یا جایز نیست. در صورت عدم جواز، میان این مورد و مورد مجهول المالک غیر لقطه ای که از اول امکان تعریف نداشت، فرقی نخواهد بود و در این صورت، ملک امام (ع) است و چون دلیل جواز تملک لقطه شامل این مال - که لقطه نیست - نمی شود، پس قدر متیقنی که فقیه یا هر انسانی را که استیلا بر این مال دارد از عهده آن بیرون می آورد، آن است که با آن مال همچون مال امام (ع) برخورد کند. گاهی ادله احکام لقطه از تعیین وظیفه یابنده قاصر است؛ مثلاً اگر لقطه طعام باشد و قابلیت بقا نداشته باشد تا بتوان به دنبال مالک آن بود، ادله لقطه با توجه به ضعف روایت سکونی^{۲۸} و مرسله صدوق^{۲۹} از بیان حکم این مورد قاصر است و مقتضای قاعده در چنین مواردی، رجوع به ولی مالک است و ولی می بایست شیوه ای را انتخاب کند که به صلاح مولی علیه است؛ مانند اینکه اجازه خوردن این مال را با حفظ ضمان بدهد.

در مواردی که روایات لقطه قاصر از بیان حکم آنها نباشد، مراجعه به فقیه و اذن از او واجب نیست.

۲۸. همان، ص ۳۷۲، باب ۲۳ از ابواب لقطه، ح ۱.

۲۹. همان، ص ۳۵۱، باب ۲ از ابواب لقطه، ح ۹.